

آرای فلسفی آلبرت کبیر

دین و فلسفه

فلسفه ی آلبرتوس با وجود تأثیر پذیرفتن از نوافلاطونیان، مشائی است. او مانند بسیاری از مشائیون معاصرش، فلسفه را از کلام جدا کرد و عقیده داشت فلسفه یک علم مستقل است. فیلسوفان تحت تأثیر نور عقلی عمومی هستند که خداوند به تمام مردم داده است، در حالی که مؤمن علاوه بر این نور، نور ویژه ی ایمان را هم دریافت می کند. این سخن که فیلسوفان تحت تأثیر نور عقلی عمومی هستند که خداوند به بشریت اعطا کرده، بها دادن به علوم غیر دینی است و دربرگیرنده ی این مفهوم است که بسیاری از حقایق را، حداقل حقایق علمی را، می توان نزد غیر مسیحیان یافت. این نور وحی اصولی را که بر پایه ی ایمان استوار شده اند به انسان می شناساند.

تفاوت روش کلام و فلسفه

تفاوت کلام و فلسفه از لحاظ موضوع یا رتبه ی معرفت نیست، بلکه این دو از لحاظ روش نیز با یکدیگر تفاوت دارند. در حالی که فیلسوف از طبیعت شروع می کند و در انتها به بررسی وجود خدا از طریق براهین عقلی می پردازد، یعنی خدا را به عنوان هدف یا مقصود تفحصات عقل خود در نظر می گیرد و سعی می کند با براهین عقلی به وجود او پی ببرد و درباره ی او سخن بگوید؛ متکلم خدایی را بررسی می کند که وحی به او شناسانیده است؛ یعنی با سلسله ای از اصول یقینی تفحص عقلی خود را آغاز می کند. تفحص عقلی در باب اصولی است که وحی به انسان شناسانیده است. به عبارت دیگر یقین ایمانی او درباره ی اعتقادات و اصول ثابت دینی، با فلسفه به یقین عقلی تبدیل می شود.

فلسفه ابزاری برای دین

از نظریات بالا نتیجه می شود که آلبرتوس از کسانی است که فلسفه را تابع دین قرار داده است، فلسفه نظامی مستقل است که به عنوان ابزاری برای درک دین به کار گرفته شده است؛ اما عقل گرایی او محدود است و در جایی توقف می کند، زیرا براهین عقلی در هر صورت سخن آخر را به زبان نمی آورند. عقل ثمره ی ذهن انسان است، در حالی که منشأ وحی وجود نامتناهی خداوند است. به عبارت دیگر همیشه حاکمیت با ایمان است و ایمان حرف آخر را می زند و معیار صحت عقاید است.

خدانشناسی و جهان شناسی

آلبرتوس نظام فلسفی خاصی نداشت، او گاهی همچون دیگر مشائیان مسیحی درباره ی ارتباط عقل و ایمان سخن می گفت. از براهین مشائی، یعنی براهین پس از تجربه (a posteriori) که از معلول به شناخت علت سیر می کند، برای اثبات وجود خدا بهره برد. تسلسل علل را تا بی نهایت منکر شد. برهان حرکت ارسطو را، برای اثبات وجود محرک نخست یا علت العلل که اعطاط وجود می کند، مناسب تشخیص داد. برهان علت غایی که براساس سیر موجودات به سوی مقصود معین و مطلق است نیز برای او جهت اثبات وجود خدا مطلوب بود.

تبیین آلبرتوس از خدا

او مانند این سینا خدا را واجب الوجود و دیگر موجودات را ممکن الوجود خواند. خدای او فعل محض است، در حالی که دیگر موجودات حتی عقول مفارق بهره ای از قوه دارند و فعل محض وجود نیستند. خدا حی، عاقل، قادر و مختار است. تا اینجا او به طریق ایجابی و به روش مشائی راجع به خدا سخن گفت. اما خدای او ناشناختنی و به تعبیر دیونیزیوس مجعول یا اریوگنا برتر از تمام مفاهیمی است که بر اساس معنای وجودی مخلوقات بر او حمل می کنیم. یعنی اگر گفته می شود که خدا وجود یا عاقل و یا حی است، به این معنی نیست که او صد درصد آن صفت یا کیفیتی است که بر او حمل می شود. او برتر از این مفاهیم است. در اینجا وارد حوزه ی کلام سلبی می شویم و آلبرتوس با مفاهیم نوافلاطونی به تبیین خدای خود می پردازد. آلبرتوس در تفسیرش بر مابعدالطبیعه ی ارسطو، اصطلاح مابعدالطبیعه را به معنای کلام فهمید. به عبارت دیگر این علم را که موضوع آن موجود از حیث اینکه موجود است، می باشد، فقط برای بررسی موجود یا وجود محض یعنی خدا به کار برد. او با یکی گرفتن مابعدالطبیعه با کلام، علم موجود از حیث اینکه موجود است و علم به علل موجودات را با یکدیگر ترکیب کرد. ترکیبی که هتوماس آکوئینی آن را ادامه داد.

تبیین آلبرتوس از خلقت

در خلقت نظر به نظریه ی صدور داشت و بر خلاف اکثر قریب به اتفاق متکلمان مسیحی، از صدور عقول سخن گفت. او تحت تأثیر مقاصد الفلاسفه ی غزالی و کتاب العلل همه چیز را از اصل اولی می دانست. پس از صدور همه ی موجودات به این علیت اولی بازمی گردند. از واحد فقط واحد صادر می شود. برای تبیین این مفهوم او صدور تا عالم خاک را با صدور عقول و افلاک مختلف و دارای سلسله مراتب توضیح داد. آلبرتوس نظم سلسله مراتب عقول را از نظم و سلسله مراتب فرشتگان جدا کرد و آن را از این یکی مستقل در نظر گرفت. در نظریه ی صدور عقول و افلاک تأثیر این سینا و فارابی و به طور مشخص کتاب العلل و اثولوجیا مشاهده می شود و جهان شناسی آلبرتوس را به جهان شناسی نوافلاطونی همراه با مفاهیم مشائی نزدیک می کند.

مسیحیان معمولاً صدور را در ذات خدا و به صورت تثلیث قبول کرده و می کنند. در خلقت نیز نظریه ی نوفیثاغورثی را راجع به اعداد و تکرار آن پذیرفتند. نوفیثاغوریان معتقد بودند که صدور واحد از واحد منشأ کثرت است. چون واحد دوم دیگر واحد اول نیست و دو است و تکرار دو نتیجه ای غیر از کثرت را دربر ندارد، پس عقل اول یا واحد دوم، با اینکه واحد است، عامل و علت کثرت می باشد. مسیحیان این صدور را به صدور پسر از پدر نسبت و در ذات واحد الوهیت جای دادند. به نظر آلبرتوس قدمت زمانی عالم یا ابتدای زمانی آن را نمی توان با براهین فلسفی اثبات یا نفی کرد. باید گوش به وحی داد و چون در کتاب مقدس برای عالم ابتدای زمانی در نظر گرفته شده است، پس جهان قدیم نیست. او نظریه ی ماده ی روحانی بوناونتورا را نپذیرفت و معتقد بود که عقول مفارق، یعنی فرشتگان صورت محض هستند؛ اما نظریه عقول بذری را برای گسترش خلقت پذیرفت.

نظریات آلبرتوس در باب عقل و معقول

آلبرتوس در کتاب در باب عقل و معقول (De intellectu et intelligibili) درباره ی چگونگی ادراک عقلی، ماهیت عقل و ارتباط عقل با معقول به بحث پرداخت. او عقل فعال را در هر شخص قرار داد و با عقل فعال مشترک برای تمام انسانها موافق نبود. دلیل این امر این بود که می پنداشت با قبول عقل فعال مشترک برای تمام انسانها فناپذیری نفس انسان به خطر می افتد و دیگر نمی توان اندیشه ی خاصی را به یک فرد نسبت داد. اما با وجود این عقل مستفاد (intellectus adeptus) این سینا را پذیرفت. نزد او عقل مستفاد رابطی است بین عقل فعال انسان و عقل الهی. به عبارت دیگر او

از یک طرف عقل فعال مفارق فیلسوفان مسلمان را در انسان قرار می دهد و از طرف دیگر به عقل الهی بسیار از خصوصیات عقل فعال مفارق را نسبت می دهد. عقل مشترک بین همه ی انسانها عقل الهی است که عقول فعال انسانها از آن بهره مند می شوند. در نظریه ی آلبرتوس در باب ادراک عقلی به وضوح تأثیر ابن سینا و نظریه ی اشراق مشائی مشاهده می شود

کلیات از نظر آلبرتوس

آلبرتوس از نخستین غربیانی بود که کلیات را به سه بخش کلی قبل از شیء (ante rem) ، کلی در شیء (in re) و کلی بعد از شیء (post rem) تقسیم کرد. در این تقسیم او تحت تأثیر ابن سینا بود و تقسیمات قبل از قرن سیزدهم میلادی راجع به کلیات را کنار گذاشت. به نظر او کلی در سه وجه وجودی (modi essendi) است و می توان آن را از این وجه که بنفسه در عقل خدا، در شیء یا در عقل انسان است، بررسی کرد.

منابع

محمد ایلیخانی- تاریخ فلسفه در قرون وسطی- تهران- سمت- 1382

فردریک کاپلستون- دیباچه ای بر فلسفه قرون وسطی- ترجمه مسعود علیا- تهران- ققنوس- 1383